

مؤلفه های روایی و قرآنی، سلوک عرفانی از دیدگاه آیت الله سعادت پرور

محمد اشرف*

چکیده

هدف از خلقت انسان دستیابی وی به کمالات الهی و لقاء الله است. خداوند متعال انسان‌ها را به تلاش برای وصول به هدف والای خلقت دعوت کرده است و لازمه دستیابی حقیقی به چنین هدفی شناخت کیفیت سلوک الی الله است، متأسفانه در عصر کنونی به سلوک عرفانی کمتر توجه شده است و با توجه به اینکه در مذاهب سه نوع گرایش داریم کلامی، فقهی و عرفانی از این باب در این پژوهش تلاش گردیده به جریان مکتب عرفانی شیعه با مطالعه موردی دیدگاه آیت الله سعادت پرور به عنوان یکی از افراد شاخص در عرفان معاصر شیعه پرداخته و مؤلفه های سلوک عرفانی آیت الله سعادت پرور را با استفاده از روش علمی توصیفی - تحلیلی و جمع آوری کتابخانه ای مطالب بررسی نماییم، یافته های تحقیق حاکی از آن است که انجام امور برای آخرت، انجام کلیه امور برای رضایت و خشنودی خداوند، خود را در محضر خداوند یافتن، خداوند را ناظر و مراقب خویش دانستن از مهم ترین مؤلفه های سلوک عرفانی آیت الله سعادت پرور می باشد.

واژگان کلیدی: مؤلفه، سلوک، روش عرفانی، آیت الله سعادت پرور.

مقدمه

در این تحقیق به بیان و بررسی مولفه های سلوک عرفانی از دیدگاه آیت الله سعادت پرور می پردازیم و مباحثی همچون انجام کارهای برای آخرت و برای رضایت خداوند، خود را در محضر خداوند یافتن و خداوند را ناظر و مراقب خود دانستن مورد بحث قرار می گیرند.

۱. انجام کارها برای آخرت

مرحوم سعادت پرور در تبیین این مؤلفه می نویسد:

«این مرحله از مهمات وسایل وصول است به مقصد، بلکه ممتنع است وصول بدون آنها و ایتیان به این مراحل امری است بس صعب و کاری است بس مشکل و غرضم نه آن است که اصل عمل آنها تعسر دارد - اگر چه چنین است - بلکه مطلوبم آن است که این اودیه‌ی ثلاثه، اودیه ای هستند بس خطرناک و مراحلی هستند بس محل بیم عظیم و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه و اکثر کسانی که از راه افتادند و به هلاکت رسیدند، به سبب این مراحل و مرحلتان سابقتان بر این ها بوده ولکن خطر این سه مرحله اکثر و اعظم و اشد است.» (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۴، ص ۹۹)

ایشان می افزایند:

«خطر مرحله های سابق، بیشتر ناظر به فساد بدن و تعویق مهمات است و نیز خطر مراحل قبلی، بازماندن از مقصود و نرسیدن به مطلوب است؛ اما خطر این مرحله، هلاکت ابدی و شقاوت همیشگی است زیرا عبادت اصنام و اوئان، گاو و کواکب، آتش و حیوانات و مراتب غلو و الحاد و زندقه و اباحت و دعوی حلول و اتحاد و امثال اینها همه از این مراحل برخاسته است و مصدر آنها یکی از این هاست.» (همان)

ایشان نفی خواطر (در حدیث و عن فضل بن یسار قال: دخلت علی ابی عبدالله - علیه السلام - الی ان قال: «یا فضل، من کان همه هم واحدة کفاه الله همه و من کان همه فی کل واد لم یبال الله بأی واد هلک» محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶، روایت ۵ «فی صفات المتقین و تخلی من الهموم إلا ما واحدا انفرده فخرج من صفة العمی و مشارکة أهل الهوی.... سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه علی شیروانی، ص ۱۳۲، خطبه

۸۷) را عبارت از صمت قلب و تسخیر آن می دانند تا مگر به اختیار صاحب آن، سخن نگوید:

«این مرحله از بزرگترین مطهرات سر و امری صعب است. مجاهد باید مدتها مجاهده نماید تا این مرحله حاصل شود و دست یابی به اکثر معارف حقه و تجلیات حقیقیه منوط به آن است زیرا وقتی که طالب، اراده صعود بر آن کند، خواطر از همه جوانب بر او حمله می کنند و وقت او را مشوش می دارند؛ از این رو، سالک باید در این مقام، مانند جبال رواسی، ثابت بایستد و سر هر خاطری که حرکت کند و ظاهر شود، به شمشیر ذکر بیندازد و در خواطر کوچک نیز تساهل نرزد؛ چه هر خاطری - اگر چه حقیر باشد - خاری است در پای دل که آن را در راه لنگ می سازد.» (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۴، ص ۱۰۰)

ایشان با ذکر این نکته که برخی از شیوخ برای رفع خواطر، به سالک ذکر می آموزند، می افزاید:

«این اشتباه است که بخواهیم به واسطه ذکر، نفی خواطر کنیم زیرا این مرحله بس دشوار است و به آسانی به دست نمی آید و بلکه محض نفی خواطر نیز در بدایت امر، با ذکر ناکافی است زیرا نفی خواطر، به منزله زدودن منزل از خار و خاشاک است. این حد، برای منزل محبوب، کافی نیست بلکه تزیین و تطیب آن نیز لازم است. تنها یک نوع از ذکر در نفی خواطر مجوز است و آن این است که غرض از آن نه خود ذکر بلکه رذع شیطان باشد... مانند کسی که می خواهد غیر را از مجلس براند تا محبوب را بخواند، نه این که مطلوب ملاحظه جمال او یا التذاذ از وصال او باشد؛ به عبارت دیگر، غرض، تخویف و تهدید غیر است و آن به این صورت است که در حالت اشتغال به نفی خاطر، اگر گاهی خاطری حمله کرد که دفع آن مشکل باشد، جهت دفع آن به ذکر پردازد. هم چنان که خداوند در آیه "إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ" (اعراف/۲۰۱) به آن اشاره کرده است؛ بنابراین طریقه محققین این راه و واصلین آگاه در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان، آن است که ابتدا امر به نفی خواطر کنند و پس از آن به ذکر پردازند.» (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۴، صص ۱۰۲-۱۰۰)

ایشان سپس ترتیبی را متذکر می شوند که سالک برای نفی خواطر (فشرده تمام گفتار انبیا و اولیا - علیهم السلام - و کتب آسمانی توجه به مبدأ است و تمام قوانین و فرمان ها در تمام شئون بشری برای این مقصود وارد شده است. اساتید اخلاقی بزرگ مثل شهید ثانی و سید بحر العلوم و - رحمهم الله - در رسایل اخلاقی خود بیاناتی برای طریقه ی نفی خاطر ذکر فرموده اند تا سالک بتواند به آن ترتیب غیر حق را از صفحه ی دل دور سازد و تنها حق سبحانه منظور نظر گردد. شبیه به این دستورات برای نفی خاطر از روایات ابواب صلاة نیز استفاده می شود که انسان چگونه خواطر را در حال نماز دور سازد. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۶۹، باب ۱۰). باید به آن عمل کند؛ به این طریق که سالک باید ابتدا به یکی از محسوسات همچون سنگ یا جسمی دیگر توجه نماید. توجه به صورت مکتوب اسمای حسنی نیز جایز و بلکه نیکوست؛ به این صورت که مدتی چشم را به آن می دوزد و تا آن جا که ممکن است، چشم بر هم نمی گذارد و با همه قوای ظاهری و باطنی خود، متوجه آن می شود و مدتی که بهتر است چهل روز یا بیشتر باشد بر این کار مداومت می ورزد. ایشان در طول این مدت سه ورد را توصیه می کنند که عبارتند از استعاذه و استغفار - که تعیین عدد و وقت آن با خود ذاکر است؛ و نیز ذکر «یا فقل» که به دو صورت می تواند ادا شود: مجمل و مفصل؛ مفصل آن ۵۱۵ بار بعد از نماز صبح و مجمل آن ۱۹۲ بار بعد از نماز عشاء در خلوت. (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۴، صص ۱۰۲-۱۰۰)

سپس و پس از مداومت بر این کار، توجه تام به قلب صنوبری (که جسمی در طرف چپ بدن است) نماید و کاملاً متوجه آن گردد و در هیچ حالتی از آن غافل نشود و به جز خیال آن، خیال دیگر را راه ندهد و اگر باز نتوانست تمرکز کند، توجه به صورت استادش می تواند مفید فایده باشد و او را از پریشان احوالی دور سازد. (همان، ص ۱۰۳)

اگر باز متمرکز نگشت، سه بار نفس عمیق کشد و خود را خالی کند و مجدداً تمرکز کند و اگر هم چنان پریشان احوالش ادامه یافت، سه بار استغفار (و استعاذه) کند و سه بار بگوید: «أستغفر الله من جميع ما كرهه الله قولاً و فعلاً و خاطرة و سابعة و ناظر و لا حول و لا قوة إلا

بالله» و دل را نیز با این استعاذه و استغفار زبانی، هماهنگ سازد و نیز به اسم «یا فعال» به حسب معنی در دل مشغول شود و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید: «سبحان الله الملك القدوس الخلاق الفعال «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (فاطر / ۱۶ و ۱۷) و اگر با این نیز دفع نشود، تأمل در کلمه «لا موجود إلا الله» کند و اگر باز تشویش دست داد، چند بار بلند بگوید «الله» و الف را مد دهد، البته تا آن جایی ادامه دهد که خسته و ملول نشود. ورد این مرحله استغفار و ذکر «یا فعال» است. استغفار را در سحرها به تعداد زیاد انجام دهد و ذکر «یا فعال» را بعد از نماز صبح به همین عدد و بعد از نماز عشاء به عدد مفصل انجام دهد و در این مرحله اسم «یا باسط» را بسیار تکرار کند. (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۴، ص ۱۰۳)

۱-۱. شهود فقر ذاتی و حصول سلطنت حقیقی

آیت الله سعادت پرور در کتاب جمال آفتاب که شرح عرفانی دیوان حافظ است به برخی دیگر از آثار سلوک اشاره کرده اند؛ از جمله در شرح ابیات زیر می نویسند:

گرت ز دست برآید مراد خاطر ما

بیخس زود که خیری برای خویشان است

به جانت ای بت شیرین من! که همچون شمع

شبان تیره مرادم فتای خویشان است

بسوخت حافظ و در شرط عشق و جانبازی

هنوز بر سر عهد و وفای خویشان است (حافظ، شمس الدین محمد، غزلیات حافظ، غزل

۸۱، ص ۹۱)

لكل من الخلان ذخر ونعمة

وللحافظ المستکین فقر ومغرم (برای هر یک از دوستان توشه و نعمتی وجود دارد و [ولی]

حافظ نیازمند را نداری و زیان نصیب گشته)

در نتیجه سیر و سلوک، شهود و پی بردن به فقر ذاتی و نیستی و فناء حاصل می شود؛ هم

چنان که خداوند در آیه «یا ایها الناس! أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنی الحمید (فاطر/



۱۵)؛ ای مردم! همه شما فقیران و نیازمندان درگاه خداوند هستید و تنها خداست که بی نیاز ستوده می باشد.» به آن اشاره می کند و نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در همین رابطه می فرمایند: «الفقر فخری و به افتخر علی سائر الأنبياء والمرسلین (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۹)؛ فقر و ناداری (موجب فخر و بالندگی من است و بدان بر تمام پیامبران و رسولان افتخار می نمایم.»

ایشان همچنین در شرح بیت زیر می افزایند:

مبین حقیر، گدایان عشق را کاین قوم

شهان بی کمر و خسروان بی کله اند (شمس الدین محمد حافظ، غزلیات حافظ، غزل ۲۰۱)
 «ای زاهد و واعظ و عابد قشری! این گونه به چشم پستی و کوچکی به ما ننگرید که ما با توجه به فطرت و با شهود فقر ذاتی و تهی دستی و گدایی و بندگی در خانه دوست، سلطنت حقیقی را به دست آورده ایم و عالم، مسخر ما گشته که «یا أحمد؛ ما عرفنی عبد الإخشع لی و ما خشع لی عبد الإخشع له کل شیء» (فیض کاشانی، وافی، ج ۳، ص ۴۰)؛ ای احمد! هیچ بنده ای مرا نشناخت جز این که در برابرم خشوع و خاکساری نمود و هیچ بنده ای برای من خشوع نکرد مگر این که تمام موجودات برای او خشوع و خضوع نمود.» (سعادت پرور، علی، جمال آفتاب و آفتاب هر نظر، ج ۴، ص ۲۶۷)

چنان که حافظ در جایی دیگر می فرماید:

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی!

اگر سلطنت فقر بیخشد ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی (شمس الدین محمد حافظ، غزلیات حافظ، غزل ۵۷۲)

مرحوم آیه الله سعادت پرور رسیدن به سلطنت حقیقی را در شرح بیت:

زود به سلطنت رسد، هر که بود گدای تو دلگدای عشق را، گنج بود در آستین (همان، غزل

با استناد به آیه «إني جاعل في الأرض خليفة» (بقره / ۳۰)؛ به راستی که جانشینی برای خود در زمین قرار می‌دهم» و نیز روایت «عبدی! أطعنی، أجعلك مثلي؛ أنا حتى لا أموت، أجعلك حيا لا تموت: أنا غینی لا أفتقر، أجعلك غینیا لا تفتقر؛ أنا مهما أشاء یكون، أجعلك مهما تشاء یكون» (حر عاملی، محمد بن الحسن، الجواهر السنیة، ص ۳۶۱)؛ [ای] بنده ام! طاعت و بندگی مرا بنما تا تو را نمونه خویش گردانم، من زنده ای هستم که مرگ را به من راهی نیست، تو را نیز حیاتی بخشم که مرگی در پی نداشته باشد، من بی نیازی هستم که هرگز نیازمند نمی‌شوم، تو را نیز آن چنان بی نیاز گردانم که هرگز فقیر نشوی، من هرچه بخواهم موجود می‌شود، تو را نیز چنان گردانم که هرچه بخواهی موجود شود.» تبیین نموده و می‌افزایند:

محبوب! آن کس که به فقر ذاتی خود پی برد و مشاهده نماید که ذات و اسما و صفتا و فعلا از خود چیزی ندارد، چنین کسی در آستین دل‌گدایی اش گنجی داشته و به سلطنت حقیقی راه یافته است.» (سعادت پرور، علی، جمال آفتاب و آفتاب هر نظر، ص ۲۶۸)

۲-۱. شهود ملکوت هستی، ترک تدبیر و واگذاری امور به خداوند

ایشان در کتاب نور هدایت که در آن به شرح معارف ادعیه پرداخته اند در شرح دعای «إلهی؛ أقمنی (أغنی) بتدبیرك إلی عن تدبیری، واختیارك (باختیارك) إلی عن اختیاری و أوقفنی علی مراكز اضطراری (سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۳۴۹)؛ معبود! با تدبیر خود، از تدبیر کردنم و به اختیار و گزینش خود، از اختیار نمودنم بی نیاز کن [یا: بر پادار] و مرا بر جایگاه‌های درماندگی ام، واقف ساز» می‌نویسند:

بشر عادی و بی بهره از کمالات معنوی الهی و غافل از خداوند سبحان، همواره به خود و کمالاتش توجه دارد و همه چیز را به خویش نسبت می‌دهد. البته این تا زمانی است که به حقیقت خود پی نبرده و توجهش تنها به عالم جسم و طبیعت منعطف است و از ملکوت خویش و جهان هستی، آگاهی نیافته و شاهد آن نگشته باشد؛ اما وقتی بر این امر اطلاع حاصل کند و با دیده دل و نور ایمان بیند همه کمالات و ظهورات، منشأ گرفته از حقیقت عالم و ملکوت (نام‌ها و صفات) آن است، دیگر تدبیر و اختیاری برای خویش نمی

بیند؛ یعنی تدبیر و اختیارش را نیز به حق سبحانه خواهد دید و به اضطرار خود در تمام امور آگاهی پیدا می کند.

و گفتار فوق از امام (علیه السلام)، در واقع تقاضای دوام بر این کمالات و برای دیگران، در خواست تحقق و ظهور آن از طریق علم الیقین و یا عین الیقین و یا حق الیقین و مقام شدنش در مرحله حق الیقین است، چنان که فرموده شده: "أقمنی.. عن تدبیری و عن اختیاری؛" یعنی تو جای اختیار و تدبیر من بنشین و این ممکن نیست، مگر در مرحله ی حق الیقین و مقام شدن آن و بخش سوم دعا "أوقننی علی مراکز اضطراری" برای کسی به حقیقت روشن خواهد شد که در مرحله ی سوم یقین قرار داشته باشد. «(علی سعادت پرور، نور هدایت، ج ۳، ص ۲۲۸)

۳-۱. لقاء الله، فناء فی الله و بقای بالله

مرحوم سعادت پرور آخرین غایت سلوک را رسیدن به مقام لقاء الله می دانند و معتقدند خداوند برای وصول به این مقام، دو شرط را لازم می داند: عمل صالح و پاک گردانیدن قلب از شرک؛ چنان که می فرماید: «من كان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه أحدا» (کهف / ۱۱۰)؛ پس هر کس به لقاء پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. «(علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۷، ص ۳۸۲)

در همین راستاست که عرفا به طور کلی دست یابی به اموری چون طی الارض و علم کیمیا را مطمع نظر خویش نمی دارند و معتقدند که برنامه دین و انجام عبادات برای ساختن انسان و آدم کردن اوست و اهداف بلندی چون رسیدن به مقام توحید و لقاء الله، سالک را از چیز های دیگر بی نیاز می کند. «(علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۷، ص ۳۸۲)

ایشان در بیانی تفصیلی به تبیین دقیق تر این جایگاه می پردازند و می افزایند:

«ولایت مشتق است از ولی و آن بر دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه؛ ولایت عامه مشترک است میان همه مؤمنان که قال الله تعالی: "الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور» (بقره / ۲۵۷)؛ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از

تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد" و ولایت خاصه مخصوص به واصلان از ارباب سلوک است: "وهی عبارة عن فناء العبد فی الحق وبقائه به، فالولی هو الفانی فیهِ والباقی به؛ و آن عبارت است از فناء بنده در حق و بقائش به او، پس ولی فانی در او، باقی به او است" و فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله. «(علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۶، ص ۵۳)

ایشان با استفاده از قرآن و روایات به تبیین مفصل تری از فنا می پردازند و می فرمایند اشیاء و مظاهر در این عالم، در ورای این صورت ظاهری، از حقیقتی باطنی برخوردارند؛ چنان که خدای متعال می فرماید: «ألا له الخلق والأمر؛ بدانید که خلق و امر از آن اوست». این آیه شریفه بر این مطلب دلالت می کند که این عالم مادی و ظاهری، به عالمی دیگر وابسته است که خداوند آن را عالم امر نامیده است و نام دیگر آن، عالم ملکوت است و در آیه «بیده ملکوت کل شیء» از آن یاد شده است. با توجه به این مطالب و نیز آیه «ألا إنهم فی مرية من لقاء ربهم ألا إنه بكل شیء محیط»؛ (ایشان نسبت به لقای پروردگارشان در شک و تردیدند، آگاه باشید که او بر همه چیز محیط و مسلط است)، معلوم می شود که موجودات، دارای ملکوتی هستند که غیر از جهت مادی و ظاهری آنهاست و هر چیزی (شیء)، غیر از جهت شیئیت خود، جهتی دارد که بر آن محیط است و آن، همان خداوند سبحان است. لازم به ذکر است کسانی که از فنای اشیاء در ذات باری تعالی سخن می گویند، (علی سعادت پرور، سر الاسراء، ج ۱، ص ۱۰۷) مقصودشان همین احاطه خداوند سبحان بر تمام اشیاء است که این احاطه را به وضوح مشاهده می کنند و با این الفاظ از مشاهدات خویش خیر می دهند. (همان، ص ۱۰۵)

بنابراین معنی فناء این نیست که موجودات نیست و نابود گردند یا این که ممکنات عالم، واجب الوجود شوند و خداوند واجب الوجود، ممکن الوجود شود زیرا چنین سختی را مردم عوام هم بر زبان نمی دانند تا چه رسد به خواص و علمای بزرگ و آنان که از حقایق قرآنی، احادیث قدسی و اخبار و ادعیه ای که از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است، باخبرند؛ بنابراین فناء به معنی حقیقی، نه تنها از ساخته های عرفا و فلاسفه نیست بلکه



مضمون آیات گوناگون قرآن کریم است. خداوند متعال در آیات اول سوره مبارکه حدید، بعد از یادآوری تسبیح اشیاء برای خدا و اختصاص مالکیت آسمانها و زمین و نیز میراندن و زنده گردانیدن و قدرت بر انجام هر کاری به خداوند متعال، می فرماید: «هو الأول و الآخر والظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم» معلوم است که این آیه، به جنبه ملکوتی، عالم امر و احاطه خداوند سبحان به همه اشیاء اشاره دارد و معنایش این نیست که همه مظاهر حق، خود او هستند. نیز در پایان سوره قصص می فرماید: «و لا تدع مع الله إلها آخر لا إله إلا هو كل شیء هالك إلا وجه له المحکم و إلیه ترجعون» (قصص / ۸۸)؛ خدای دیگری به خدایی، با او همراه مخوان. همه چیز نابود است جز وجه و ذات او، حکومت از آن اوست و همه به سوی او باز می گردید». این آیه بر این مطلب دلالت می کند که همه چیز در حال حاضر فانی در اوست - نه این که بعدا فانی خواهد شد زیرا می فرماید: «كل شیء هالکت» نه این که «گل شیء یهلك». همچنین در سوره رحمان می فرماید: «كل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الإکرام» (رحمان / ۲۶ و ۲۷)؛ هر آن چه روی زمین است فانی است و تنها وجه صاحب هیبت و شرافت خدای تو باقی است».

در این جا نیز نفرموده است: «گل من علیها یفنی»؛ بنابراین فنای همه اشیاء مقصود است حتی آنها که زنده اند و در ظاهر، فانی و نابود شده به نظر نمی رسند. (علی سعادت پرور، سر الاسراء، ص ۱۰۶)

مرحوم سعادت پرور همچنین می افزایند:

«فتا بر چهار قسم است: اول فناء الله که از پیروی شرع به دست می آید. دوم فناء بالله که تصفیه درون و تزکیه نفس از خصایل نکوهیده و صفات ناپسندیده است. سوم فناء فی الله که نفس آدمی در آن به صورت های قدسی و صفات الهی، ظاهر و متصف می گردد و در صفات جلال و جمال او هر صفت و کمالی را مستغرق می بیند، جز او هیچ کس را نمی بیند و همه چیز را غیر او معدوم و ناچیز می شمرد. چهارم فناء مع الله که در این مرتبه فنای سالک با بقای حق است بلکه بقای حقیقی او با بقای حق است و انسان زمانی که به اصلاح نفس خویش پردازد و خویشتن را به ورطه نیستی و فنا اندازد، به اخلاق الهی متخلق می

گردد و در زمین، خلیفة الرحمان می شود و با خدا ارتباط و اتصال می یابد اما چنان چه انسان راه را از چاه باز نشناسد و به سیر و سلوک در آن نپردازد، هرگز به این درجه رفیعه نایل نمی گردد.» (علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۸، ص ۳۰۱)

۲. انجام هر کاری برای رضایت و خشنودی خداوند

واژه «رضا» در لغت ضد «سخط» و به معنای «خشنودی» است. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۸۰) و به معنای «اختیار کردن» نیز آمده است (احمد بن محمد فیومی، مصباح المنیر، ص ۲۳۰) و اصل این ماده به موافقت میل آدمی به آنچه با آن مواجه است، دلالت دارد. (حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۵۲) واژه تسلیم نیز مأخوذ از «سلام» و به معنای «گردن نهادن»، «راضی شدن»، «سلام کردن»، «عافیت طلبیدن» و «دوری جستن از آفت و بلا» آمده است. (ابن منظور، لسان العرب، ذیل واژه سلّم)

واژه رضا در اصطلاح علم اخلاق عبارت است از: «ترک اعتراض بر مقدرات الهی در باطن و ظاهر، چه به صورت زبانی و چه در مرحله عمل؛ به این معنا که اگر خداوند برای بنده، چیزی رقم بزند و بپسندد، رضا آن است که بنده نیز آن را بپسندد و بپذیرد و اعتراضی نداشته باشد». (ملا احمد نراقی، معراج السعادة، ص ۶۱۲) واژه تسلیم نیز در اصطلاح عبارت است از: «اطاعت از امر خداوند، استقبال از قضا، اعتراض نکردن به مصائب و ناملازمات و اخلاص در توحید». (علی بن محمد جرجانی، التعریفات، ج ۱، ص ۸۴)

بنابراین مفهوم رضا، خشنودی کامل بنده است نسبت به آنچه خداوند مقدر کرده و مقام تسلیم نیز چیزی جز پذیرش باطنی کامل امر الهی و مخالفت نکردن با فرمان حق، نیست. از دیدگاه مرحوم محمد مهدی نراقی، تسلیم همان تفویض است که به مقام رضا بسیار نزدیک است، بلکه مقام تسلیم فوق مقام رضا و خشنودی است؛ چرا که تفویض عبارت است از ترک خواهشها در امور زندگی و واگذاری همه آنها به خدا، از این رو بالاتر از رضا است؛ زیرا در مرتبه رضا، افعال خدا موافق طبع و میل فرد است و او راضی به اموری است که برایش پیش آمده، پس طبع فرد لحاظ شده است، ولی در مرتبه تسلیم، طبع و موافقت و

مخالفت آن به طور کلی به خدای سبحان واگذار شده است (کریم فیضی ، ترجمه جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۶۹)

رضایت، حالتی است که در برخورد با هر چیز ملایم، عارض بر نفس انسان می‌شود و آن را می‌پذیرد و از خود دور نمی‌کند. این کلمه وقتی به خدای سبحان [که نه نفس دارد و نه دل] نسبت داده می‌شود، مراد از آن ثواب و عقاب او خواهد بود. پس رضای خدا به معنای ثواب و پاداش نیک دادن است، نه آن هیبتی که حادث و عارضی بر نفس است؛ زیرا خدای متعال محال است در معرض حوادث قرار گیرد، لذا رضایت، از صفات فعل خداوند است، نه از صفات ذات او (محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۴۲۵)

آیت الله سعادت پرور در خصوص خواهش توفیق عمل بر رضای الهی طبق نقل از صحیفه سجادیه چنین نگاشته اند:

«و وَفَّقَنِي لِتِي هِيَ اَزْكٰى وَ اسْتَعْمَلِنِي بِمَا هُوَ اَرْضٰى» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۰) و به خصلت و خلقی که پاکیزه‌تر است موفق ساز و به چیزی که خشنود کننده‌ات است و ادار (علی سعادت پرور، پاسداران حریم عشق، ج ۱، ص ۳۰۳).

واژه «رضا و تسلیم» با توجه به گستره معنایی خود، دارای ارتباط معنایی پیوسته و مستمر با برخی از لغات هستند که شناخت و آگاهی از تفاوت میان آنها ضروری می‌باشد؛ لذا جهت تبیین دقیق محل بحث، لازم است که به تبیین این واژگان و تفاوت واژه رضا و تسلیم با آنها بپردازیم تا موجب خلط مفهومی با سایر کلمات نگردد:

۱-۲. واژگان مترادف رضا و تسلیم

۱-۱-۲. تفویض

«تفویض» در لغت به معنای واگذار نمودن یک امر به دیگری و حاکم قرار دادن وی [اختیار دادن به او] در آن امر است. (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱۰) در اصطلاح قرآنی نیز، تفویض به معنای برگرداندن و واگذاری کارها به خداوند متعال می‌باشد. در نتیجه تفویض و تسلیم معنایی نزدیک به هم دارند.

آنچه سبب تفاوت میان تفویض و تسلیم می‌شود، اعتبارهای مختلف در ناحیه استعمال است؛ یعنی به این اعتبار که بنده آنچه را که به ظاهر، منسوب به خودش بوده، به خداوند منسوب بدارد و خود را از همه امور برکنار دانسته و هیچ کاری را به خود منتسب نکند، چنین حالتی را «تفویض» می‌گویند؛ اما نامیدن این مقام به تسلیم نیز به این اعتبار است که بنده خاضع و تسلیم محض در برابر اراده خداوند سبحان می‌باشد و هر کاری را که از او بخواهد اطاعت می‌کند. (محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۳۴)

در ارتباط با تفویض آیت الله سعادت پرور می‌نویسد:

ایمان حقیقی، خود توجه تام به پروردگار و کفر به ماسوای اوست، خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا» (بقره/۲۵۶) پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است.

می‌توان به اعتبار استعمال لفظ حقایق به صیغه‌ی جمع گفت: زندگی مادی و معنوی مؤمن، وقتی به یقین و رضا و توکل و تسلیم و صبر و تفویض و ... به پروردگار آراسته گردد، به حقایق ایمان راه یافته و گرنه ایمان به تنهایی، جز عمل به دستورات اسلامی نمی‌باشد. (علی سعادت پروری، نور هدایت، ج ۳، ص ۳۸۲)

۲-۱-۲. توکل

حقیقت توکل، پرهیز و چشم‌پوشی از قدرت‌های غیرخدایی و انتظار کشیدن برای پشامد مقدرات الهی در کاری می‌باشد (عبد الواحد آمدی، غرر الحکم، ص ۱۹۵) بنابراین، متوکل کسی است که به خداوند اعتماد دارد و کارهایش را به او واگذار و تفویض می‌کند (ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۰) چرا که رضایت به تدبیر الهی دارد و با واگذاری امور به خداوند، می‌کوشد تا ربوبیت خداوندی را در خود تحقق بخشد و در این راه به طاعت الهی تمسک می‌جوید تا کارها چنان شود که مورد رضایت الهی است. (فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۷)



البته انسان‌ها در مقام توکل، هنوز تعلق خاطری به کار دارند و چون رضایت خویش را در تحقق این امور می‌بینند، گمان دارند که آن نیز مورد رضایت الهی است؛ بنابراین با همه تعلق تقویض و توکیل، نوعی انتظار برآورد کار از سوی خداوند و تأیید آن می‌رود و خداوند نیز به سبب توکل بنده، آن را تحقق می‌بخشد، ولی این غیر از مقام رضا و تسلیم است؛ چرا که در مقام رضا، شخص تعلق خاطری به کار مورد نظر ندارد و از خداوند می‌خواهد تا آن را تحقق بخشد به شرطی که مورد رضایت اوست و همچنین در مقام تسلیم هرچه را جانان پسندد وی می‌پسندد؛ به عبارت دیگر: متوکل، خداوند را در تحقق کار و هدف خویش کافی می‌داند؛ به این معنا که او را قدرت مطلق می‌داند که خود سبب‌ساز است؛ اما در مقام رضا و تسلیم، هدف، تحقق کاری نیست، بلکه تحقق رضایت و تسلیم بودن در برابر خداوند است.

آیت الله سعادت پرور می‌فرماید:

حافظا! این سرّ وحدت را ز دست خود مده تا خیال زهد و تقوی را توکل بشکن
خواجه در بیت ختم خویش را تشویق و ترغیب بر طریقه ای که از توجّه به محبوب حقیقی
اختیار نموده می‌فرماید، تا مبدا هجرانش موجب شود دیگر بار طریقه زهّاد و تقوای خشک
را اختیار نماید. می‌گوید: مبدا فراق حضرت دوست سبب شود به زهد و تقوای خشک که
تورا به دوئیت و شرک دعوت می‌کند روی آوری و از نگرستن به عالم با چشم وحدت، و
دوست را همه کاره دیدن و او را اول و آخر و ظاهر و باطن هر موجودی دیدن دست برداری
و به غیر او توجّه و تکیه کنی و بندگی غیر حضرتش در نظرت باشد؛ زیرا: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ، فَهُوَ حَسْبُهُ؛ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق/۳): (و هرکس بر
خدا توکل کند، خدا او را کفایت می‌کند، [زیرا] خداوند کار خود را به آخر می‌رساند، و
برای هر چیز اندازه مشخصی قرار داده است.) و نیز: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا
مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (هود/۵۵): (براستی که من بر
خداوند، که پروردگار من و شماست، توکل نمودم، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه [موی]

پیشانی [و زمام تمام امورش] به دست اوست، [زیرا] پروردگار من بر راه راست استوار است. (امید آنکه باز به دیدارش نایل آیی. (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۳، ص ۲۶۱)

۳-۱-۲. صبر

هرجا که رضایت به رضای الهی باشد، صبر نیز در آنجا هست، ولی در مواردی ممکن است صبر باشد، اما رضایت به رضای الهی نباشد. به عبارت روشن‌تر مقام رضا، پس از مقام صبر بوده و پس از پیمودن درجه‌ عالی صبر، به دست می‌آید؛ از این‌رو رتبه‌ رضا بسیار برتر از رتبه‌ صبر است، بلکه محققین گفته‌اند: صبر در برابر رضا، مانند معصیت در برابر طاعت است [یعنی همان‌گونه که معصیت و طاعت ضد یکدیگرند صبر و رضا نیز ضد یکدیگر می‌باشند] زیرا لازمه‌ دوستی و محبت این است که بلا دیده از بلا لذت ببرد؛ چرا که او بلا را دلیل بر عنایت و توجه محبوب می‌داند و از الطاف خاصه‌ محبوب می‌شمارد، در نتیجه نه تنها ناراحت نمی‌شود بلکه به هنگام بلا، قرب و انسش به محبوب زیادت‌ر می‌گردد؛ لکن لازمه‌ صبر این است که از بلا ناراحت شود و آن را مشکل قلمداد نماید، ولی در برابر ناراحتی و سختی، صبر و تحمل کند و ناراحت شدن با انس محبوب منافات دارد. با این بیان روشن گردید که محبت و صبر با یک دیگر منافات دارند و ضد یکدیگرند. (زین الدین بن علی (شهید ثانی)، آرام‌بخش دل داغ‌دیدگان، ص ۲۱۱)

۲-۲. اهمیت و جایگاه مقام رضا

قرآن کریم در آیات متعددی به تسلیم مطلق بودن در برابر فرمان خدا و رسول که حقیقت آن، همان خشنودی به رضای خداوند می‌باشد سفارش کرده است؛ چرا که رضا و خشنودی برای انسان فضیلت عظیمی است و تمام فضیلت‌ها به او بازگشت می‌نماید. خداوند متعال ضمن اشاره به اهمیت و فضیلت این مقام عظیم، آن را مقرون به رضای خود و علامت آن قرار داده و می‌فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ): (بینه/۸) خدا از آنها راضی شد و آنها نیز از خدا راضی هستند. این رضایتمندی از خداوند است که زمینه‌ساز الطاف الهی و رحمت و هدایت ویژه اوست؛ از این‌رو در جای دیگری می‌فرماید: (وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ



أَكْبَرُ): (توبه/۷۲) مقام رضا و خشنودی خدا [از هر نعمتی] برتر و بزرگتر است. «رضوان الهی» به معنای رضایت خداوند از انسان بوده که از بزرگترین لذات معنوی بهشت است. همچنین خداوند رسیدن به مقام رضا و تسلیم را به مثابه تکیه‌گاه مطمئنی می‌داند که فقط انسان‌های مسلمان و درست‌کار به آن تکیه می‌دهند، آنجا که فرمود: (وَمَنْ يَسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى): (لقمان/ ۲۲) کسی که روی خود را تسلیم خدا کند، درحالی‌که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است.

در اهمیت این فضیلت اخلاقی همین بس که خداوند در قرآن کریم پیامبر خود را با این مقام می‌ستاید؛ خداوند در آیاتی بسیار، مقاماتی را برای پیامبرش در دنیا و آخرت بیان می‌کند که از جمله مهمترین آنها می‌توان به مقام تسلیم در برابر خداوند اشاره کرد. آن حضرت از چنان مرتبه‌ای از تسلیم محض برخوردار بوده است که خداوند خود، او را به این مقام ستوده و می‌فرماید: (فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ): (آل عمران/ ۲۰) پس اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو من خود را تسلیم خدا نموده‌ام. برخی از وجوه اهمیت این فضیلت اخلاقی عبارتند از:

۱-۲-۲. شایسته‌ترین بندگان

در اهمیت این فضیلت بزرگ اخلاقی همین بس که طبق روایات، صاحبان این مقام، شایسته‌ترین بندگان خداوند در روی زمین هستند که خداوند به آنان پاداش‌های بزرگی عنایت خواهد کرد؛ چنانچه امام باقر "علیه السلام" در این زمینه فرمود: «إحَقَّ خَلْقَ اللَّهِ أَنْ يَسْلَمَ لِمَا قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنْ رَضَى بِالْقَضَاءِ اتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَعَظَّمَ اللَّهُ اجْرَهُ وَمَنْ سَخَطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ احْبَطَ اللَّهُ اجْرَهُ»؛ (محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲) شایسته‌ترین خلق خدا کسی است که تسلیم فرمان خدا باشد. کسی که خدا را بشناسد و به فرمان و مقدرات او خشنود باشد، قضای الهی به سراغ او بیاید و خداوند پاداش او را بزرگ نماید و هرکس قضای الهی را نپسندد، قضای الهی بر او وارد شود و خدا اجرش را تباه می‌سازد.

۲-۲-۲. نشانه ایمان

بالاترین مقام یک انسان در دنیا، هنگام مرگ و خروج از دنیا، مؤمن بودن او می‌باشد. یکی از نشانه‌های ایمان واقعی آن است که انسان در همه امور تسلیم فرمان خدا و مطیع انبیا و اوصیا و جانشینان به حق آن بزرگواران باشد؛ لذا هنگامی که از امام صادق "علیه السلام" سؤال شد مؤمن با چه نشانه‌ای شناخته می‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمود: «بالتَّسْلِيمَ لِلَّهِ وَ الرَّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ؛ (همان) به تسلیم خدا بودن و راضی بودن به آنچه برایش پیش می‌آید، چه آن چیزهایی که مایه سرور است و چه چیزهایی که مایه ناراحتی و نگرانی است».

همچنین از آنجایی که تسلیم در برابر اوامر اهل بیت "علیهم السلام" در واقع تسلیم در برابر خداوند است، تسلیم بودن در برابر آن بزرگواران نیز از نشانه‌های ایمان به شمار می‌رود؛ چنانچه امام رضا "علیه السلام" در این باره می‌فرماید: «شیعیان ما کسانی هستند که تسلیم امر و نهی مان باشند، گفتار ما را سرلوحه زندگی خود در عمل و گفتار قرار دهند و مخالف دشمنان ما باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست».(سید حسین بروجردی، جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۳۴)

۲-۳. مراتب و درجات رضا و تسلیم

رضا نیز مانند سایر فضائل اخلاقی دارای درجات مختلفی است که اجمالاً به آنها اشاره می‌کنیم: (زین الدین بن علی بن علی (شهید ثانی)، آرام‌بخش دل داغ‌دیدگان، ص ۲۱۴)

۱-۲-۳. رضای متقین

پایین‌ترین درجه رضا این است که شخص بلا را درک می‌کند و سختی را احساس می‌نماید، ولی به آن بلا راضی می‌شود، بلکه میل و رغبت به آن پیدا می‌کند؛ چرا که وقتی به ثمره و نتیجه آن بلا فکر می‌کند، عقلش او را راهنمایی می‌کند تا برای رسیدن به ثواب و پاداش‌های خداوند متعال، به آن بلا اشتیاق پیدا کرده و نزد خداوند متعال تقرب جوید و به بهشتی فائز آید که وسعت آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است، همان پاداشی که خداوند به متقین وعده



داده است و می‌فرماید: (وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (آل عمران / ۱۳۳) و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است بشتابید. این قسم از رضا، رضای متقین است؛ مثل اینکه شخصی مبتلا به مرضی گردد و به طبیبی که کاملاً آن مرض را می‌شناسد، مراجعه کند و آن طبیب معالجهٔ مرض او را فصد رگ و حجامت تشخیص دهد و نزد حجامت‌کننده رود و حجامت نماید. این شخص درد رگ زدن و حجامت نمودن را احساس می‌کند، ولی به این درد راضی می‌شود و با میل و رغبت تن به این کار می‌دهد، چون سلامت خود را در گرو حجامت می‌داند و از حجامت‌کننده نیز تشکر می‌نماید.

۲-۳-۲. رضای مقربین

درجه بالاتر رضا این است که مانند درجهٔ قبل، فرد درد را احساس می‌کند، لکن برخلاف درجهٔ قبل، فرد در این مرحله بلا را نیز دوست دارد، اما نه از جهت اینکه به ثواب نائل آید، بلکه از این جهت که بلا مطابق خواستهٔ محبوب و مورد رضایت اوست، فرد نیز راضی و تسلیم می‌باشد؛ چرا که هر کس محبوبش را خیلی دوست داشته باشد، تمام مقاصد و خواسته‌هایش در خواستهٔ محبوبش خلاصه می‌شود و هر چه محبوبش بخواهد، او نیز آن را می‌خواهد.

این مطلب در بین انسان‌هایی که نسبت به یکدیگر محبت دارند نیز مشاهده می‌گردد؛ وقتی در شعر یا نثر خویش محبوب خود را توصیف می‌کنند، چگونه غرق در خواسته‌های دوستشان می‌گردند، در حالی که تعریف و توصیفی که از محبوب خود می‌کنند، معنا و حقیقتی ندارد.

۲-۳-۴. رضای اولیاء الهی

بالاترین درجهٔ رضا این است که شخص به طور کلی احساس خود را در نظر نگیرد و هیچ‌گونه احساس دردی در برابر بلاها و مصائب نکند؛ همانند کسی که در حال غضب،

مشغول جنگ است یا مثل کسی که به شدت از صحنه‌ای بترسد چگونه وقتی جراحی در این حالات، یعنی در حال جنگ یا در حال وحشت شدید بر او وارد می‌شود، اصلاً متوجه نمی‌شود تا وقتی که خون از محل جراحی جاری گردد، آن وقت متوجه می‌شود که جراحی بر او وارد شده است. نظیر این موارد در افراد فراوان مشاهده گردیده است؛ چه بسا افرادی بر اثر اشتغال به کاری مهم ساعت‌ها گرسنه و تشنه بودند، ولی اصلاً گرسنگی و تشنگی و درد و رنج آن را احساس نکرده و متوجه نشده‌اند که گرسنه و تشنه‌اند.

همچنین عاشقی که غرق در مشاهدهٔ محبوب خویش باشد، هر درد و رنجی بر او وارد شود، آن را احساس نمی‌کند؛ چرا که غرق در محبت محبوب می‌باشد. این در مورد کسی است که از غیر محبوبش بلایی به او برسد، پس چگونه است حال کسی که از طرف محبوبش بلایی به او برسد. واضح است کسی که بلای رسیده از طرف غیر محبوب را به خاطر شدت علاقه‌اش به محبوب حس نمی‌کند، بلایی را که از طرف محبوب به او برسد، با دل و جان می‌پذیرد و به طریق اولی آن را احساس نمی‌کند، چون اشتغال قلبی به محبوب، از بزرگترین اشتغالات است.

۵-۳-۲. رضا به قضا و قدر الهی

یکی از سنت‌های الهی حاکم بر هستی، قضا و قدر است. بر اساس آیاتی از قرآن کریم، خداوند هستی را در جهت و سویی مدیریت و ربوبیت می‌کند که حکمت و مصلحت اقتضا می‌کند. (فرقان/ ۲).
بنابراین، برای هر چیزی مقدراتی وجود دارد تا در آن مسیر حرکت انجام گیرد و هر چیزی به مقصد و مقصود خود برسد.

از آنجایی که برای هر چیزی مقدراتی است، پس در جهان هستی نمی‌تواند امری اتفاق افتد که بیرون از دایرهٔ برنامه‌ریزی و سیاست‌های الهی باشد؛ از این‌رو انسان باید به این باور برسد که هیچ چیزی در جهان بر اساس اتفاق، تصادف و شانس نیست و هر چیزی دارای حکمت و مصلحتی است که ما تنها اندکی از آن را می‌دانیم و می‌شناسیم و بیشتر آنها بیرون

از درک و فهم ماست. هنگامی که انسان به این باور رسید، بهتر می‌تواند با اوضاع و احوال کنار آید و همان‌طور که ذکر شد، چنین حالتی را «مقام رضا» می‌گویند.

از نظر آموزه‌های وحیانی اسلام، مهمترین نشانه اطاعت خداوند، پذیرش قضای الهی و رضایت دادن به آن است؛ چنانچه امام صادق "علیه السلام" در این باره می‌فرماید: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيْمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ وَ فِيْمَا كَرِهَ» (محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۹) سرآغاز طاعت خداوند، رضایت به چیزی است که خداوند متعال در رابطه با اموری که عبد به آنها میل یا کراهت دارد، انجام داده است. رضایت انسان نسبت به قضای الهی باید به حدی باشد که به سادگی به احکامی که پیامبر و امامان معصوم "علیهم السلام" صادر می‌کنند، رضایت دهد. چنین افرادی داناترین مردم نسبت به خداوند هستند؛ چنانچه امام صادق "علیه السلام" می‌فرماید: «إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ إِزْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ» (همان، ص ۱۵۸) داناترین مردم به حضرت معبود، خشنودترین آنان به قضای الهی است.

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" درباره کارکردها و فواید دنیوی و اخروی رضا به قضا و قدر الهی می‌فرماید: «أَعْطَا اللَّهُ الرَّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ تَنْظُرُوا بِثَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ فِقْرِكُمْ وَ الْاُفْلَاسِ» (همان، ج ۷۹، ص ۱۴۳) از حضرت حق نسبت به تمام اموری که برای شما خواسته قلباً خشنود باشید تا به ثواب او در روز فقر و تنگ‌دستی دست یابید.

در اهمیت رضایت به قضا و قدر الهی همین بس که از خداوند متعال نقل شده که: «من لم یرض بقضائی و لم یومن بقدری فلیلتمس الها غیری» (میرزا حسین نوری، سندرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۱) کسی که به قضاء من و آنچه که مقدر کردم راضی نباشد، باید سراغ معبود دیگری برود. یعنی چنین شخصی من و الوهیتم را قبول ندارد.

من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت اکنون که او خواسته‌اش بر این قرار گرفته سخن دشمن مرا پذیرا شود، و به تقاضای من بی‌اعتنا باشد، چاره ای جز چنگ زدن به مقام رضا و با درد هجران او ساختن و ترک درمان

آن را خواستن و شکر گذار رقیب (شیطان) بودن را ندارم، زیرا مقام رضا را من به وسیله دشمنی با او و ترك خواسته خود به دست آوردم؛ که:

«الرِّضَا غِنَاءٌ، وَ السَّخَطُ عِنَاءٌ» (سید هاشم رسولی محلاتی، غرر و درر موضوعی، باب الرضا، ص ۱۳۷):

(خشنودی [به داده‌های خداوند] بی نیازی، و ناخشنودی [از آن، موجب] رنج و سختی است. - نیز:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَجْرِي الْأُمُورَ عَلَى مَا يَقْتَضِيهِ، لَا عَلَى مَا تَرْتَضِيهِ» (همان، ص ۱۳۷):
 (همانا خداوند سبحان کارها را بر اساس آنچه اراده حتمی‌اش بدان تعلق گرفته، روان ساخته و اجرا می‌فرماید، نه بر اساس آنچه که مورد پسند توست. - همچنین:
 «رَأْسُ الطَّاعَةِ، الرِّضَا» (همان، ص ۱۳۸):

(سر منشأ طاعت [خداوند]، رضا و خشنودی است. - نیز:
 «رِضَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَقْرَبُ غَايَةٍ تُدْرِكُ» (همان، ص ۱۳۸):
 (خشنودی خداوند سبحان، نزدیکترین غایت و فرجامی است که می‌شود بدان نایل شد. -
 نیز: «مَنْ حَسَنَ رِضَاهُ بِالْقَضَاءِ، حَسَنَ صَبْرُهُ عَلَى الْبَلَاءِ» (همان، ص ۱۳۹):

(هرکس خشنودی‌اش به قضا [و پیاده شده اراده خداوند] نیکو باشد، شکیبایی‌اش بر بلا و گرفتاری زیبا و نیکو می‌گردد. - نیز: «نِعْمَ الطَّارِدُ لِلْهَمِّ، الرِّضَا بِالْقَضَاءِ!» (همان، ص ۱۳۹):

(چه خوب دور کننده هم و غم است، خشنودی به قضا [ی الهی]!).
 و به گفته خواجه در جایی (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۲، ص: ۳۸۱):

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای
 که بر من و تو، در اختیار نگشاده است
 نشان مهر و وفا نیست در تبسم گل
 بنال بلبل بی‌دل! که جای فریاد

است. (شمس‌الدین محمد حافظ، دیوان حافظ، چاپ قدسی، غزل ۲۳، ص ۵۳)

و در جای دیگر می‌گوید:

فراق و وصل چه باشد؟ رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر او
تمثایی (همان، غزل، ۵۴۰، ص ۳۸۸)

غم کهن به میِ سالخورده رفع کنید که تخم خوشدلی این است، پیر دهقان گفت
کنایه از اینکه: غمهای عالم فانی، و به خصوص غم و اندوه فراوان فراق را تنها با ذکر و مراقبه
شدید به محبوب می توان از خاطر زدود. (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۲، ص
۳۸۱)

۳. خود را در محضر خداوند یافتن

خلوص (اخلاص) از دیگر مبانی سلوک است که در اندیشه مرحوم سعادت پرور از
جایگاهی ممتاز برخوردار است. ایشان برای خلوص دو قسم قائل اند (علی سعادت پرور،
رسائل عرفانی، ص ۳۵):

خالص کردن دین و طاعت، برای خدای متعال که آیه «و ما أمرنا إلا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين» (بینه/۵) بر آن دلالت دارد.

خالص کردن خود، برای او (خدای متعال) که آیه «إلا عباد الله المخلصين» و «و ما تجزون
إلا ما كنتم تعملون إلا عباد الله المخلصين» (صافات/ ۳۹ و ۴۰)؛ «فانظر كيف كان عاقبه
المنذرين * إلا المخلصين» (صافات/ ۷۳ و ۷۴) «فكذبوه فانهم لمحضرون إلا عباد الله
المخلصين» (صافات/ ۱۲۷ و ۱۲۸)، «سبحان الله عما يصفون إلا عباد الله
المخلصين» (صافات/ ۱۵۹ و ۱۶۰) «لأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين» (حجر
/ ۳۹ و ۴۰) بر آن دلالت دارد.

این مرتبه از خلوص ماورای مرتبه اسلام و ایمان است و سالک جز با عنایت حق و الطاف او
نمی تواند به این مرتبه دست یابد و مادامی که سالک به این عالم داخل نشده، دامن او از
خار شرک میرا نباشد که «و ما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون» (یوسف / ۱۰۵ و ۱۰۶).
ایشان می افزایند: به نص قرآن، صاحبان این مرتبه از خلوص، واجد سه منصب والا هستند:

از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه، معاف و فارغ اند: «قاهم لمحضرون إلا عباد الله المخلصین» (صافات/ ۱۲۷ و ۱۲۸). این طایفه، به علت عبور از قیامت عظمای انفسی، حساب خود را پس داده اند و دیگر نیاز به محاسبه دیگری ندارند.

هر آن چه از کرامت و الطاف شامل حالشان شود فوق عمل و کردارشان است، در حالی که به هر کس که سعادت و ثوابی عطا می شود، در مقابل عمل و کردار اوست: «و ما تجزون إلا ما کنتم تعملون إلا عباد الله المخلصین» (صافات/ ۳۹ و ۴۰).

این منصب مرتبه ای بسیار عظیم است که صاحبان آن می توانند ستایش و ثنای الهی را با آن چه سزاوار آن ذات مقدس است، به جا آورند که «سبحان الله عما یصفون إلا عباد الله المخلصین» (صافات/ ۱۵۹ و ۱۶۰) یعنی ایشان می توانند ثنای الهی را چنان چه سزاوار بارگاه اوست به جا آورند و صفات کبریایی حق را بشناسند و این، نهایت مرتبه مخلوق و منصب نهایی است که دست یابی به آن برای انسان ممکن است (علی سعادت پرور، رسائل عرفانی، ص ۳۶).

از دیدگاه ایشان، مخلصین کسانی هستند که واجد حیات ابدی گشته اند و نزد پروردگارشان همیشه حاضرند. همچنان که آیه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون» (آل عمران / ۱۶۹) می فرماید، رزق ایشان، همان رزق معلوم است که آیه «أولئک لهم رزق معلوم» (صافات/ ۳۹ - ۴۱) در حق مخلصین فرموده است و قتل فی سبیل الله، اشاره به همین مرتبه از خلوص است و این دو رزق با هم متحد و قرین کون عند الرب» اند که عبارت اخرای قرب الهی است (علی سعادت پرور، رسائل عرفانی، ص ۳۷).

از این رو است که در حق مخلصین وارد شده است: «لیس بینهم و بین أن ینظروا إلى ربهم إلا رداء الکبریاء» (محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۶۲) و در کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: «رأیت ربی - عزوجل - لیس بینی و بینة حجاب إلا حجاب من یاقوتة بیضاء فی روضة خضراء». این دو حجاب به ظاهر متفاوت، به واقع یکی بیش نیستند و این بشارتی بزرگ برای مخلصین است که به شرف جوار سید المرسلین مشرفند که عالمی فوق عالم ملائکه مقربین است زیرا در نقلی حضرت رسول



(صلی الله علیه وآله وسلم) از جبرئیل پرسیدند: «هل رأیت الرب؟ قال: بینی و بینہ سبعون حجاباً من نور، لو دنوت أنملة (واحدة) لاحتقرت» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۴) و نیز در وصف ایشان آمده است: «قال رب العزة: أولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» (همان، ج ۱۸، صص ۳۱۳) یعنی: لا یعرف عوالمهم و درجاتهم غیری.

از دیدگاه مرحوم سعادت پرور، لازمه رسیدن به این مرتبه از خلوص، کشته شدن در راه حق است و مادامی که بنده در راه خدا کشته نشود، داخل عالم خلوص لله نمی گردد و کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن و سپس روح روح از روح است و قطع علاقه روح بر دو گونه است: یکی با تیغ ظاهر و دیگری با سیف باطن. مقتول در هر دو یکی است لیکن در اولی، قاتل، لشکر کفر و شیطان است و در دومی، لشکر رحمت و ایمان است. مورد سیف نیز در هر دو قتل، واحد و از ارکان عالم طبیعت است لیکن یکی به اجرای سیف به آن، ملوم و مستحق عقاب و دیگری به آن واسطه، مرحوم و مثاب است: «إنما الأعمال بالنیات (روی عن النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - أنه قال إنما الأعمال» حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۷۱۱). (علی سعادت پرور، رسائل عرفانی، ص ۳۹)

به عبارت دیگر، از آن جایی که قتل فی سبیل الله با شمشیر ظاهری، مثالی متنزل از قتل با شمشیر باطنی است؛ هم چنان که آن نیز مثالی متنزل از قتل با شمشیر باطن باطن است، پس ظاهره مراد از قتل فی سبیل الله، هر جا که در قرآن مجید ذکر می شود، قتل با شمشیر ظاهری است و باطن آن، قتل با شمشیر باطنی و باطن باطنش، قتل با شمشیر باطن باطن می باشد که این مرحله ای دیگر است که به آن چنین اشاره می شود: «ان القرآن ظهر و بطننا و إبطیه بطن إلی سبعة أبطن؛ همانا قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطنش نیز باطنی تا هفت بطن». (ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه ی ۸: «إن القرآن ظاهره أنیق و باطنه عمیق، لاتفنی عجائبه و لاتتنقضی غرائبہ و لا کشف الظلمات الا به»)

۴. خداوند را ناظر و مراقب خویش دانستن

خداوند متعال همواره و در همه حال ناظر و شاهد بر اعمال، رفتار و نیات انسان است و اگر انسان این حقیقت را همیشه در برابر چشم خویش قرار دهد و خدای سبحان را ناظر بر

کارها، رفتارها و نیت های خود بداند از هرگونه لغزش، خطا و خیانت در امان خواهد ماند. بدیهی است کسی که موجودات را آفریده و لطیف ترین مسائل ایشان را تدبیر نموده از دقیق ترین اسرار او باخبر و نسبت به همه چیز، عالم و ناظر است و به این نکته باید توجه داشته باشیم که خلقت خداوند دائمی است، یعنی لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می رسد و همین پیوند دائمی و خلقت مستمر بهترین دلیل بر نظارت و علم خداوند نسبت به اسرار همه موجودات از جمله انسان در هر زمان و مکان است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۶)،

(خداوند متعال) به تمام نهانی ها دانا و از همه اندیشه ها آگاه است، برای او به ظاهر و باطن هر چیزی احاطه و نسبت به هر چیزی غلبه و توانایی است.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (زمر/۶۲) می نویسد:

خدای سبحان محیط به خلائق است، هم به عین و جسم آنها و هم به آثار و اعمالشان، چه ظاهرش و چه باطنش، چه اینکه پنهان بدارند و چه آشکار کنند و چگونه تصور دارد که محیط باشد ولی آگاه نباشد؟ (محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن)، ج ۱۷، ص (۲۵۴)

توجه به این واقعیت که تمام عالم هستی محضر خداست و چیزی از اعمال و حتی نیت آدمی از او پنهان نیست، می تواند روی زندگی انسان اثر بگذارد و او را از خلافاکاری ها باز دارد مشروط بر اینکه ایمان به این حقیقت، واقعاً در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی درآید. در حدیثی می خوانیم:

«أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَأَنَّهُ يَرَاكَ» (متقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۲۱)



خدا را آن چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را به خوبی می بیند.

بنابراین اگر بنده بداند که خدا می داند آنچه را که انجام می دهد و می بیند او را، موجب مسابقه و مبادرت به طاعت و ترک معصیت می شود.

آیت الله سعادت پرور در خصوص این مؤلفه می نویسد: «یا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ! فَتَحَقَّقْتُ عَظَمَتَهُ الْإِسْتِوَاءَ، كَيْفَ تَخْفَى وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ؟! أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَ أَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ؟ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.» (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۳۵۰)

ای خدایی که با نهایت زیبایی و فروغ جلوه نمودی تا اینکه عظمت تمام مراتب وجود را فرا گرفت! چگونه پنهانی با آنکه تنها تو آشکاری؟ یا چگونه غایبی در صورتی که فقط تو مراقب و حاضر هستی؟ همانا تو بر هر چیز توانایی، و سپاس مخصوص خداوند یکتاست. (علی سعادت پرور، جمال آفتاب، ج ۱، ص ۱۵۹)

از خدایی که در برابر دیدگان او هستید و اختیار شما در دست او و آمد و شدتان در حیطه قدرت اوست، تقوا پیشه کنید. اگر چیزی را پنهان کنید، می داند و اگر آشکار کنید، می نویسد و پاسبانان بزرگواری را بر این کار گمارده است که نه حقی را از کسی ضایع می کنند و نه باطلی را به کسی نسبت می دهند. (علی سعادت پرور، سر الاسراء، ج ۲، ص ۳۱۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

قرآن مجید

۱. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی ۱۴۱۶ ق.
۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، الامالی، سوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۵ ش.
۳. آمدی تمیمی، عبد الواحد، غررالحکم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ش.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، آل البيت لاحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۵. حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، بی تا.
۶. سعادت پرور، علی، فروغ شهادت، تهران، احیاء کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۷. سعادت پرور، علی، پاسداران حریم عشق، تهران، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۸ ش.
۸. سعادت پرور، علی، جمال آفتاب و آفتاب هر نظر، تهران، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، ۱۳۶۸ ش.
۹. سعادت پرور، علی، اقبال الاعمال، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. سعادت پرور، علی، الشمس المضيئه، تهران، منشورات موسسه پیام آزادی، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. سعادت پرور، علی، پند نامه سعادت، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله سعادت پرور، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. سعادت پرور، علی، رسائل عرفانی، قم، انتشارات تشیع، ۱۳۹۰ ش.
۱۳. سعادت پرور، علی، سر الاسرار، تهران، انتشارات حیات التراث، ۱۳۸۵ ش.
۱۴. سعادت پرور، علی، نور هدایت، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. شیرازی، ناصر مکارم، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه، محمد باقر موسوی، جامعه مدرسین، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، هجرت، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

۱۸. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیق
علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ- ۱۹۸۳ م.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، الوفاء، بیروت، بی تا ۱۴۰۴ ق.
۲۰. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران، بی ط، ۱۳۶۰ ش.
۲۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، صدر، قم، بی ط، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. فیض کاشانی، مولا محسن، تفسیر صافی، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چ
اول ۱۴۰۲ ق.

